

موضوع: کتاب الصلاة / ستر / پوشش زن در نماز

نکته ای در مورد روایت عیبدالله دابقی

قبلا روایت عیبدالله دابقی را نقل کردیم که در ذیل آن چنین عبارتی آمده بود: «كَلَّا إِنَّ النَّوْرَةَ سِتْرَةٌ»^۱.

این روایت در کافی و من لا یحضره الفقیه و وسائل ذکر شده است، منتهی در ذیل آن، لفظی وجود داشت که در «وسائل» به صورت «سِتْرَةٌ» آمده بود و در نسخه‌ای دیگر به شکل «ستره» ذکر شده بود.

ما عرض کردیم که این نمی‌تواند «سِتْرَةٌ» باشد، بلکه اگر فعل باشد باید «سِتْرَتْهُ» باشد، زیرا کلمه «نُورَةٌ» در عبارت وجود دارد: «كَلَّا إِنَّ النَّوْرَةَ سِتْرَتْهُ». باید «سِتْرَتْهُ» باشد.

منتهی احتمال دیگری هم وجود دارد و آن اینکه همان «سِتْرَةٌ» با «تاء» باشد، منتهی به ضم «سین».

«خلیل» در «العین» می‌گوید: «السُّتْرَةُ مَا اسْتَتَرَتْ بِهِ»^۲ یعنی خود نوره، پوششی است مانند لباس. اگر این لفظ را با این ضبط بخوانیم، مطلب درست می‌شود.

کلام صاحب جواهر

بحث در مورد پوشش زنان در حال نماز بود. کلام صاحب جواهر را در این مورد خواندیم. که ایشان وجه را استثناء کرده بود و دلیل اول برای این مطلب را تمسک به اصل دانسته بود.

نص کلام ایشان چنین است: «نعم لا بأس باستثناء ما عدا ذلك مما ذكرناه و ذكره المصنف و غيره بقوله عدا الوجه و الكفين و ظاهر التقديم على تردد في التقديم أما الوجه فلأصل بناء على ما ذكرنا»^۳.

۱ الکافی - ط الاسلامیة، الشیخ الكلینی، ج ۶، ص ۴۹۷.

۲ العین، الخلیل بن أحمد الفراهیدی، ج ۷، ص ۲۳۶.

۳ جواهر الکلام، النجفی الجواهری، الشیخ محمد حسن، ج ۸، ص ۱۶۹.

ایشان فرموده که مطلق بدن زن، یعنی سر، مو و سایر مواضع بدن باید پوشیده باشد، ولی غیر اینها استثناء شده است، که عبارتند از: وجه و کفین و همچنین قدمین، منتهی در مورد قدمین تردّد وجود دارد.

سپس دلیل استثنای وجه را اصل بیان کرده است.

عرض کردیم که در مورد این اصل، دو احتمال وجود دارد. یک احتمال این است که مراد، اطلاق "إِلَّا مَا ظَهَرَ" باشد، طبق عادت ایشان که از اطلاقات آیات نیز به عنوان اصل یاد می کنند. احتمال دیگر این است که مراد، اصل برائت از وجوب یا اصل استصحاب عدم وجوب باشد. به این معنا که این حکم تشریعی وجوب ستر، حکمی است که از جانب خدای تعالی تشریع شده و قبل از اسلام وجود نداشته است. پس از تشریع آن، شک می کنیم که آیا شامل وجه و کفین می شود یا نه، و در اینجا عدم شمول را استصحاب می کنیم. یا اینکه شک داریم آیا ستر وجه و کفین واجب است یا خیر، و اصل برائت جاری می کنیم.

عبارت «بناء علی ما ذکرنا» که در کلام ایشان آمده، مقصودش مطلبی است که یک صفحه قبل در مورد پوشش مو بیان شده است.

در بحث وجوب پوشش مو، بین فقها اختلاف شده که آیا پوشش مو نیز واجب است یا نه. البته مشهور فقها، به خصوص قدما، همگی آن را واجب می دانستند و تنها چند نفر از متأخرین و متأخر المتأخرین با آن مخالفت کرده اند.

صاحب جواهر برای قول مشهور، به نصوصی استدلال کرده که می گوید زنان باید خمار و روسری بپوشند، همان نصوصی که ما امروز می خوانیم. به این دلیل که عادت زنان عرب این گونه بود که زنان عقیقه، خمار می پوشیدند و خمار، سر و مو را می پوشاند.

تعبیر ایشان این است:

«نعم لا بأس بالاستدلال في نصوص الخمار لا لذلك بل لظهوره و لو بحسب المتعارف فيه المشاهد منه الآن على نساء الأعراب في السائر للشعر ... خلافا للسيد في المدارك، و لم أجد له موافقا صريحا معتدا به، نعم عن القاضي في شرح الجمل أنه حكى عن بعض أصحابنا ذلك أيضا، و لا ريب في ضعفه كمستنده من الأصل المقطوع»^۴

مراد ایشان از «لا لذلك» این است که برای قول مشهور به قول صاحب ریاض تمسک نمی شود.

۴ جواهر الکلام، التجفی الجواهری، الشیخ محمد حسن، ج ۸، ص ۱۶۷.

صاحب ریاض برای قول مشهور، استدلالی کرده که در سه چهار سطر بالاتر از این عبارت آمده و آن این است:

«لو كان مرادهم بالجسد ما يقابل الشعر لما كان لأمرهم بلزوم الخمار وجه»^۵

مقصود از «جسد» و «بدن» در کلام فقها و نصوصی که می گوید «بَدَنُ الْمَرْأَةِ عَوْرَةٌ»، اگر مقابل «شعر» بود و شامل آن نمی شد، دیگر امر به استفاده از خمار، لغو بود. از اینجا معلوم می شود که «بدن»، شامل «شعر» نیز می شود.

این استدلال «صاحب ریاض» است. سپس «صاحب جواهر» می گوید استدلال ما به خاطر حرف «صاحب ریاض» نیست؛ گویی ایشان استدلال او را قبول ندارد. چرا؟ زیرا می گوید استدلال به «خمار»، یعنی خود آیه **﴿وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾**^۶ به نفس خود دلالت بر وجوب ستر مو دارد و نیازی به این مقابله سنجی نیست. ریشه استدلال در این نیست. بلکه به خاطر این است که خود این امر به خمار، اساساً ظهور در ستر مو دارد. چرا؟ چون عادت زنان عرب این بود که با خمار، موی سر خود را می پوشانند.

بنابراین به نصوص خمار می توان تمسک کرد، ولی نه به خاطر سخن صاحب ریاض، بلکه به خاطر ظهور خود امر به ضرب خمار، بر حسب عادت آن زمان که استمرار آن تا زمان خود «صاحب جواهر» نیز در میان زنان عرب مشاهده می شود. گویی یک فقیه، سیره ای را در زمان خود مشاهده می کند و می گوید: این سیره تا زمان معصومین علیهم السلام بوده است. و گرنه کسانی که ادعای سیره می کنند، مگر در زمان وحی حضور داشته اند و اطلاع دارند؟ می گوید سیره اکنون این گونه است و شرط سیره، اتصال آن به زمان وحی و ائمه (علیهم السلام) است. این اتصال را به همین شکل ثابت می کند؛ یعنی آن زمان بوده و الان هم همین طور است و غیر از این را تا به حال نشنیده ایم. زنان، عادتشان این است که برای پوشاندن مو، خمار قرار می دهند؛ خمار را می زنند تا موی خود را بپوشانند.

سپس شروع به ذکر نصوصی می کند که امر به خمار کرده اند. این مطالب را می آورد. آنگاه می گوید در مقابل این نظر که ستر مو واجب است به خاطر همین نصوص خمار یا سیره یا هر وجه دیگری که تا الان استدلال کرده بود، برخی مخالفت کرده اند که مخالف، «صاحب مدارک» است که پوشش مو را واجب ندانسته است. و هیچ موافقی با «صاحب مدارک» پیدا نکردم که او نیز گفته باشد پوشش مو واجب نیست.

۵ جواهر الکلام، النجفی الجواهری، الشیخ محمد حسن، ج ۸، ص ۱۶۷.

۶ سوره نور، آیه ۳۱.

البته از «قاضی ابن براج» که خود از قدماست، نقل شده که ایشان می گوید در «شرح جمل» به نحو مجهول القائل، حکایت شده است از بعضی اصحاب ما که آن‌ها نیز قائل به عدم وجوب بوده‌اند. اسمشان را هم نبرده، فقط گفته «حُکِّيَ». بعد از او، «صاحب مدارک» این قول را گفته است. دیگر در کل اصحاب ما، کسی را موافق با «صاحب مدارک» ندیدم.

سپس صاحب جواهر فرموده که شکی در ضعف کلام «صاحب مدارک» نیست، و همان‌طور که قولش ضعیف است، مستندش نیز ضعیف است.

مستند صاحب مدارک، اصل است. که صاحب جواهر این اصل را مقطوع می داند، یعنی با آنچه که بیان شد، که همان نصوص و اقوال فقهاء و شهرت عظیمه است، دیگر جایی برای این اصل باقی نمی ماند.

این اصلی که صاحب جواهر از قول صاحب مدارک بیان کرده است، در واقع همان «اصل برائت» یا «استصحاب» است.

اما در دو سطر بعد که محل بحث ما بود می گوید که ما غیر از مو و سر و سایر مواضع بدن زن، می توانیم وجه و کفین و قدمین را استثناء کنیم.

دلیلی که ایشان برای این مطلب ذکر می کند اصل است.

اینجا اگر بخواهیم وجه استثناء را «اصل استصحاب» یا «اصل برائت» بدانیم، از «صاحب جواهر» بسیار بعید است و نمی توان باور کرد. چرا؟ زیرا شما می گوید «استثناء»؛ مگر «اصل» عملی می تواند دلیل لفظی را استثناء بزند؟ ادله‌ای که تا الان برای وجوب ستر سایر مواضع بدن ذکر شد، دلیل اجتهادی و لفظی بود، مستظهر از دلالت لفظی نصوص، آیه و روایت. اصل برائت که نمی تواند این‌ها را تخصیص بزند. این از علم و فقاہت «صاحب جواهر» بعید است. به خاطر همین است که ما گفتیم مقصود ایشان از «لِلْأَصْلِ»، باید اطلاق «إِلَّا مَا ظَهَرَ» باشد.

آیه «إِلَّا مَا ظَهَرَ» دو شق دارد: یکی آنکه از بدن به صورت غیر اختیاری ظاهر شود، مثلاً با وزش باد یا در حالت غفلت. این معنا که از اختیار خارج است و تکلیف ندارد. مفسرین این را گفته‌اند. تفسیر دوم، که نصوص آن را تأیید می کند، این است که مقصود از «مَا ظَهَرَ»، وجه و کفین و قدمین است. این موافق با همان مطلبی است که «صاحب جواهر» قبلاً گفته بود که خمار برای پوشاندن سر و مو به کار می رود، نه وجه. پس امر به خمار، وجوب پوشش بیش از آن را ثابت نمی کند.

در مجموع، می خواهیم بگوییم این «اصل»، همان اطلاق «مَا ظَهَرَ» است.

حال اگر کسی شک بکند، مقتضای قاعده اصولی، تحکیم عموم وجوب ستر است؛ یعنی وجه و کفین و قدمین هم باید پوشانده شود. چرا؟ زیرا داخل در این قاعده اصولی می شود: "تَحْكِيمُ الْعَامِّ أَوْ الْإِطْلَاقِ فِي الشُّبْهَةِ الْمَفْهُومِيَّةِ الدَّائِرَةِ بَيْنَ الْأَقْلِّ وَالْأَكْثَرِ مِنْ دَلِيلِ الْخَاصِّ". وقتی عام یا مطلق داریم و خاصی که موضوعش مفهوماً مردد بین اقل و اکثر است (مانند "أَكْرَمُ الْعُلَمَاءِ إِلَّا الْفُسَّاقَ مِنْهُمْ" که در شمول «فاسق» بر مرتکب صغیره شک داریم)، به عموم عام رجوع می کنیم. اینجا هم همین طور است. آیه "لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ"، حرمت ابداء زینت را بیان می کند، سپس می فرماید: "إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا". این "مَا ظَهَرَ" مخصّص است و موضوعش مردد است بین قدر متیقن (ظهور غیر اختیاری) و قدر زائد (وجه و کفین). در شک، مقتضای قاعده، رجوع به عموم است، یعنی وجوب ستر. این نتیجه، عکس آن چیزی است که «صاحب جواهر» به دنبال آن بود؛ او می خواست استثناء را ثابت کند، اما مقتضای قاعده در هنگام شک، عدم استثناء است. ولی همان طور که گفتیم، آن اطلاقی که ایشان گفته محکم است و شک بردار نیست، زیرا نصوص، "مَا ظَهَرَ" را به همین موارد (وجه و کفین) تفسیر کرده اند.